

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد
khyaboon@gmail.com



خیابان

شماره ۹ یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸

زنده باد حکومت مردم

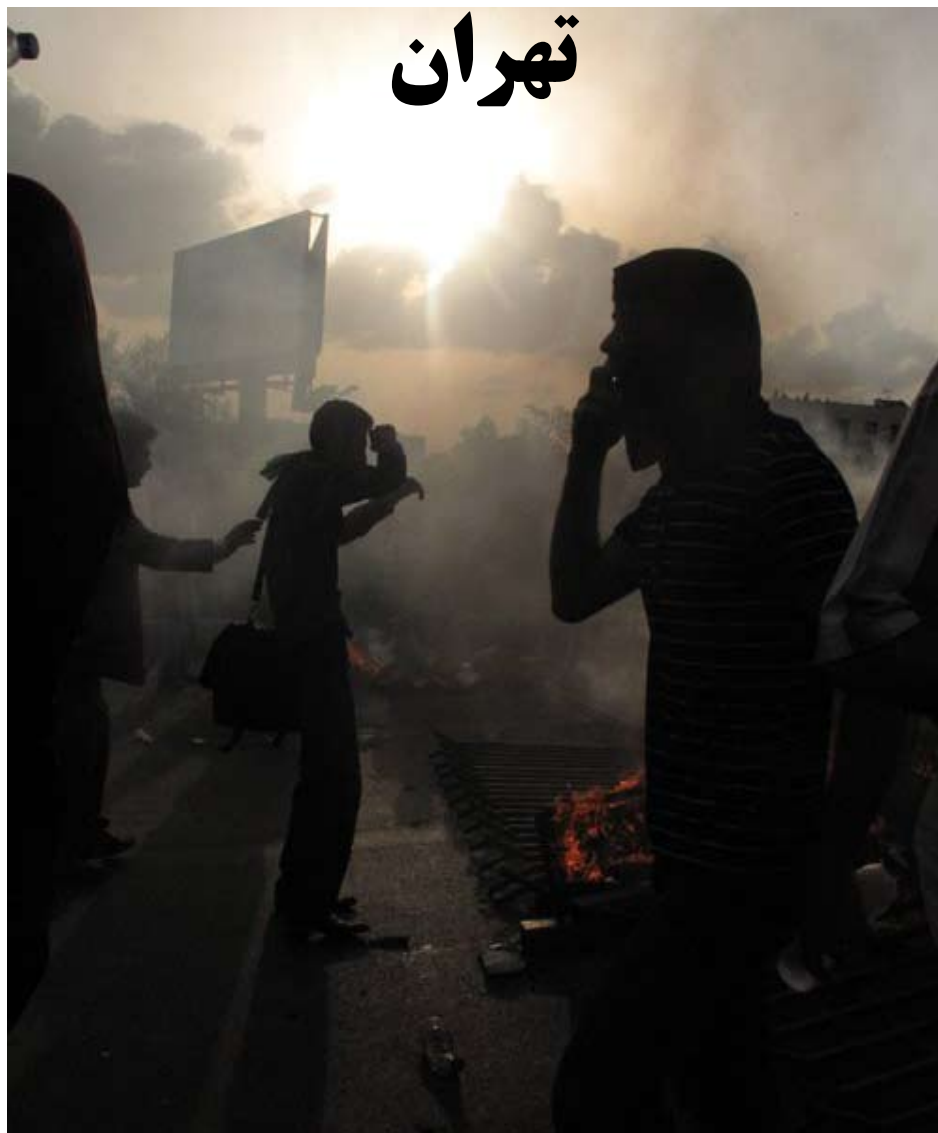
زنده باد مقاومت مردمی در برابر کودتا

آزاد باد همه زندانیان سیاسی

نابود باد گاردهای کشتار

مرگ بر جمهوری اسلامی

شب با گلوی خونین می خواند تهران



در سکوت اوین
چه می گذرد

در حالیکه از دستان حکومت
خون می چکد،
موسوی
نامه می نویسد

در پارک لاله
چه گذشت؟

نامه ای از
مکزیکو

داریم که این حيله ی کثيف توسط مردم از طريق اينترنت و ديگر راه های ارتباطی قطع شد. باید به اخبار و اطلاعات صدا و سيما و روزنامه های وابسته به رژیم کودتا بدگمان باشیم و آنها را تحریم کنیم. واقعیت و آینده ی ما در خیابان ها رقم می خورد، رسانه های رژیم چیزی را نمی گویند که به نفع صاحبان ثروت و قدرت نباشد. رسانه ی ما فریادهای ما بام خانه های مان است، جلساتی است که می توان در محلات با حضور فعالیت ترتیب داد، استفاده از اینترنت و مطالعه ی رسانه های آزاد و منصف است که با خواندن طیفی از آنها می توان قطعات واقعیت را کنار هم چید و تصویر درستی به دست آورد. مردم باید از یکدیگر بخواهند که مطبوعات وابسته و تلویزیون جمهوری اسلامی را تحریم کنند. این گامی است در جهت اعتصاب عمومی گسترده و افشای سناریو های خیالی و دروغین آن برای شستن و زدودن خون جانباختگان راه آزادی.

ها و نهادهای حقوق بشر ، جنایت و شکنجه در آن امری عادی است. متأسفانه توجه رسانه ها به بازداشت شخصیت های برجسته معطوف است و این خطر بیشتر متوجه بازداشت شدگانی است که سابقه ی فعالیت های سیاسی ندارند و در نتیجه ممکن است مورد پوشش خبری قرار نگیرند. ما می بایست در وهله ی اول از امنیت و سلامتی دوستان و همسایگان خود اطمینان حاصل کنیم تا به همزمان خود در راه آزادی، قوت قلب دهیم و در صورت بروز اتفاق به یاری آنان بشتابیم. نکته ی مهم دیگر برای خنثی کردن حربه های مزورانه ی رژیم دروغ و استبداد، ترویج رسانه های آزاد در مقابل صدا و سیمای جمهوری اسلامی است. در طول مبارزه ، ممکن است رژیم بارها به دروغ مسائلی را اعلام کند برای مثال روز بعد از اعتراضات مردم به تقلب، تلویزیون مردم را به دعوت در میدان ولی عصر فراخواند تا حکم تاییدی باشد بر مقبولیت احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور جدید. به خوبی به یاد

که چگونه می توانیم این حربه ی رژیم را خنثی کنیم؟ خوشبختانه پیشرفت فن آوری، تجهیزات فیلم برداری از طریق موبایل و استفاده از شبکه ی اینترنت، این امکان را به رژیم نداد که مانند دهه ی شصت، واقعیت را در زیر خرمین ها خاک پنهان کند و تنها گورستان خاوران را بر جای گذارد. به سادگی می توان گفت که اگر رژیم تلویزیون را در اختیار دارد، مردم به شبکه ی اینترنت مجهز هستند. خانواده های جانباختگان یا مجروحین یا بازداشت شدگان می توانند با استفاده از راههای امن، اطلاعات مورد نیاز را در اختیار مجامع حقوق بشری قرار دارند. این یکی از ترفندهای قدیمی رژیم است که آزادی و امنیت اسیران خود را موکول به سکوت از سوی دوستان و خانواده هایشان می کنند! اما سکوت همواره در اینگونه موارد نتیجه ی معکوس می دهد. رژیم جمهوری اسلامی زندان های بسیار مخوفی دارد (مانند زندان غیرقانونی کهریزک) که در صورت خارج شدن از تیر رس دید رسانه

تلویزیون دروغ می گوید

تمامی کسانی که در این مدت در تظاهرات اعتراضی مردم حضور داشته اند، به خوبی می دانند که تعداد واقعی جانباختگان بسیار بیش از آنچه چیزی است که رسانه های داخلی و خارجی اذعان کرده اند. صدا و سیمای جمهوری اسلامی که در دروغ پراکنی و قلب واقعیت یدی بیضا دارد ، تعداد کشته شدگان را تنها ۱۷ تن ذکر کرده است. جمهوری اسلامی از بازگرداندن جنازه های جانباختگان به خانواده های آنها خودداری کرده و آنها را تهدید به سکوت می کند. اعترافات ساختگی در تلویزیون نیز رفته رفته آغاز می شود، اعترافات که در واقع اعتراف خود رژیم به شکنجه ی اعتراف کننده است! کاملاً واضح است که رژیم کودتا در حال صحنه سازی برای یک سناریوی ساختگی دیگر است. اما این تلاش ها تنها به انزجار بیشتر مردم از فاشیسم و بلندگوی کریه آن منجر خواهد شد. باید توجه داشت که تاریخ را همیشه فاتحان و حاکمان می نویسند. اکنون سؤال این است

اخبار کوتاه

درگیری های خیابانی در تهران

دیروز درگیری های پراکنده در تهران ادامه داشت، پارک لاله، میدان انقلاب، آریا شهر، شریعتی مهمترین درگیری ها را شاهد بودند.

در سردخانه رژیم

کیانوش آسا دانشجوی کرمانشاهی ترم چهارم کارشناسی ارشد رشته مهندسی شیمی دانشگاه علم و صنعت ساکن در خوابگاه مجیدیه که روز ۲شنبه هفته قبل ناپدید شده بود پس از روزها جستجو جسد وی را در سردخانه پزشکی قانونی پیدا کردند. لازم به ذکر است که عوامل پزشکی قانونی کماکان جسد را که بعلت نداشتن کارت شناسایی مهر ناشناس روی آن خورده به خانواده وی تحویل نمی دهند.

دستگیری ها به هنرمندان رسید

شبکه ایران گزارش داده «سه بازیگر سینما و تئاتر که در درگیری‌ها و اغتشاشات اخیر نقش پررنگی داشتند توسط یکی از نهادهای امنیتی دستگیر شدند.» این سایت متعلق به موسسه ایران از قول روزنامه جوان –روزنامه سپاه پاسداران– نوشته است: «(م.ن)، (م.خ) و (س.ر) سه بازیگری هستند که به جرم تحریک مردم و قرار گرفتن کنار اراذل و اوباش در آشوب‌های تهران دستگیر شدند. لازم به ذکر است از (م.ن) تعداد زیادی اعلامیه و شبنامه کشف شده است.همچنین بر اساس این گزارش (حسین ز.) از خوانندگان سیاسی و همراه با طیف تجدیدنظرطلب نیز به جرم تحریک و خطدهی به آشوبگران دستگیر شده است.» منظور از م.ن در این گزارش مهتاب نصیرپور بازیگر توانای تئاتر و همسر محمد رحمانیان است. سینا رازانی هم از بازیگران جوان تئاتر و سینماست که در فیلم سینمایی «اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر» و به نقش نوچه در سریال «اشک ها و لبخندها» حضور داشت و با عنوان س.ر. از او نام برده شده است. حسین. ز هم حسین زمان است.

در اهواز دو دانشجو را ربودند

در پی اعتراضات دانشجویان دانشکده نفت اهواز به نتایج انتخابات ریاست جمهوری دوتن از دانشجویان دانشکده نفت اهواز به نام های حسین رحیمی و امین نیک زاده توسط افراد ناشناس ربوده شدند.

تمام فاشیست های اسلامی خاورمیانه در خانه

در سرکوب های اخیر علاوه بر گاردهای کشتار حکومت، نیروهایی نیز از حزب الله و حماس در کنار سپاه و بسیج به کشتار مردم مشغولند. عکس برخی از فرماندهان حزب الله در درگیری های اخیر تهران در سایت ها و وبلاگ ها منتشر شده است.

حمله با کوکتل مولوتوف به سفارت نظام سرکوب در سوئیس

در سوئیس ایرانیان معترض در همبستگی با مردم ایران با کوکتل مولوتف به سفارت حکومت در سوئیس حمله کرده و آن را به آتش کشیدند.

گزارش از شبه عصر

فعالین حقوق بشر ودمکراسی در ایران: بنابه گزارشات رسیده از تهران ،از ساعت ۱۷:۰۰ بعد از ظهر امروز جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر در میدان انقلاب به صورت دسته های مختلف به هم پیوستند که با یورش گارد ویژه مواجه شدند و با باتوم جوانان دختر و پسر را مورد ظرب وشتم قرار دادند . جمعیت معترض، با یورش گارد ویژه اقدام به دادن شعار مرگ بر دیکتاتور نمودند . در این یورش ۳ تن از جوانان دستگیر و به نقطهٔ نامعلومی منتقل شدند. جوانان معترض مجدداً ساعت حوالی ۱۹:۰۰ در بلوار کشاورز –توحید تجمع کردند . جمعیت آنها در حدود ۱۵۰۰ نفر تخمین زده می شد. آنها قصد داشتند وارد پارک لاله شوند که با یورش وحشیانه گارد ویژه مواجه شدند. ماموران جوانان را آماج باتومهای خود قرار دادند. در این یورش بنابه گفتهٔ شاهدان عینی بین ۳ الی ۶ نفر زخمی شدند. نیروهای گارد ویژه ، سپاه پاسداران ،بسیج و لباس شخصی ها تمامی خیابانها و کوچه های منتهی به پارک لاله در میدان انقلاب،بلوار کشاورز،خیابان مطهری،و فاطمی را به محاصرهٔ خود در آورده بودند. آنها سوار بر موتور در حالی که باتوم بدست داشتند هر از چند گاهی به مردم یورش می برند و آنها را آماج باتومهای خود قرار می دادند.

اعترافات تلویزیونی دامن همه را گرفت

خبر می رسد زیر شکنجه رژیم در حال اجرای سناریوی همیشگی خود مبنی بر اخذ اعترافات تلویزیونی دروغ از دستگیر شدگان است. نزدیک به سه دهه است که حکومت از این روش برای نابودی مخالفان خود بهره می گیرد. اما این بار کسانی که در رده های بالای حکومت در این سی سال نقش داشته اند نیز شامل رحمت اسلامی می شوند. خاموش ماندن در مقابل ظلم، ظلم را فراگیر می کند. درسی که همه فعالین سیاسی آن را لمس می کنند.



سکوت در برابر کشتار؟

تکذیب انتساب تجمع چهارشنبه بهارستان به موسوی

کماکان تلاش ها برای دریافت مجوز ادامه دارد درخواست مجوز برگزاری مراسم یادبود برای کشتگان روزهای اخیر

نامه مهم مهندس میرحسین موسوی به شورای نگهبان: موضوع انتخابات دهم با حکمیتی شرعی و قانونی و مستقل، مورد اتفاق نامزدها و مراجع تقلید حل و فصل شود
نامه سرگشاده انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها به مراجع معظم تقلید و علمای اعلام : دفاع شما بزرگان از حقوق شرعی و قانونی مردم دقیقاً مصداق امر به معروف و نهی ازمنکر است

از سایت قلم نیوز

از سایت قلم نیوز

این روزها همه از هم می پرسند «پس موسوی کجاست؟» مردمی که هر روز به خیابان آمدند و هولناک ترین فجایع بشری را نه در فلسطین و افغانستان که در مقابل چشمان خود را گاه با بهت و گاه با خشم و نفرت دیدند حق دارند چنین سوال را بپرسند. اما برای این که بدانیم او کجاست نیازی نیست خیلی بگردیم یا فکر کنیم حبس خانگی ست کافی ست سری به سایت قلم نیوز بزنید تا ببینید او کجاست و برای صیانت از آرائش چه می کند.

اخبار بالا را امروز از قلم نیوز گرفتیم از اوضاع ناآرام ایران بیش از ۱۴ روز می گذرد. موسوی پس از سخنان نمازجمعه رهبر ایران هرگز دوباره جرات نکرد هوادارانش را به خیابان بخواند. حتی قرار پیشین را تایید نکرد اما مردم باز هم آمدند. دو هفته پیش هم هیچ کدام از تجمعات مجوز قانونی نداشت حمله پلیس را حضور مردم تعدیل کرده بود و نه شرم و حیای فرمانده. موسوی طی هفته گذشته هرگز حرفی در مخالفت با رهبر آنان که کودتاچی می خواندشان نگفت. تنها تظاهرات این هفته هم که به او منتسب بود را تکذیب کرد و نشان داد که نه تنها نمی خواهد در صف جلوی حامیانش حرکت کند که در پشت سر آن ها نیز نخواهد بود. موسوی نیز چون یار نزدیکش خاتمی وقتی اعتراضات می رود تا به طغیان منتهی شود مردم را در خیابان تنها می گذارد. در جدال دست خالی وسنگ با اسلحه به دنبال گرفتن مجوز از کجاست؟ موسوی که شهادتین گفته از چه رو دنبال مجوز است؟ کدام مجوز قانونی؟ مجوز سوگواری؟ محاکمه چه شد؟ کدام قانون میان ما و لباس شخصی ها حکم می کند؟

موسوی در این مدت و از نخستین ساعات اعلام نتایج نامه هم البته زیاد نوشته است. خطاب به مردم، شورای نگهبان، مراجع تقلید و…

مردمان کشته، زخمی، ناپدید مردم را به سکوت می خواند، از مراجع تقلید حکم شرعی حل و فصل قضایا را می خواهد. به دنبال ادای احکام شرعی امر به معروف و نهی از منکر را به یادشان می آورد. گاردهای بسیج با چماق و باتوم و اسلحه به جان مردم افتاده اما هنوز ابا دارد بسیج و سپاه را دشمن ملت بدانند. او یک خط امامی ارجینال است که خودش هم گیج شده او نوستالژی دهه نخستین انقلاب را دارد با هوادارانی بیزار از آن دوران. او که حتی در اصلاح طلبی هم اصول گراست از مردم بسیار جامانده است.

وارد هفته سوم اعتراضات مردمی می شویم. اعتراضاتی که به زعم عده ای فروکش کرده اما پراکنده، پیدا و پنهان، کف خیابان و پشت بام ها هنوز جریان دارد.

خبری می شنوم: زنجیره انسانی تا حرم خمینی فردا ساعت ۴.

او که مدعی ست کف پوش، اشهدش را خوانده پیدایش می شود؟

پارک لاله؛ جیغ، باتوم و خون

همین الان ازپارک برگشتم. اعصابم به کلی از این همه قساوت و بی رحمی به هم ریخته. دیدن صحنه ها برایم مثل یه کابوس بود. آخه امروز قراربود که همه خانوادهای بچه های دستگیرشد و کشته شدگان درپارک لاله جمع شوند. ماهم با یکی ازدوستان ازساعت ۶ در محل حاضرشدیم. فضای پارک بشدت امنیتی است. درتمام کوچه های منتهی به پارک لاله حضور نیروهای امنیتی مشهود است. در کوچه ۱۶ آذر ماشینهای با آرم گشت ارشاد به چشم می خورد که درآنها نیروهای زن نشسته اند. با نزدیک شدن به ساعت ۷ مردم کم کم دور هم جمع می شوند که ابتدا نیروی انتظامی شروع به تذکرمی کند وسعی در متفرق کردن مردم دارد که با ایستادگی برخی از مردم روبرو می شود. دراین لحظه به ناگاه ازتمام پارک نیروهای سپاه و نیروهای موسوم به یاوران رهبری و نیروهای گارد ویژه با کمک نیروهای زن با استفاد ازباتوم و گازلفل به سمت مردم و خانواده ها حمله ور شدند و اقدام به ضرب وشتم مردم کردند وتعدادی از زنان و جوانان را بعد از کتک زدن دستگیر کردند و با خود به سمت ماشینهایی که در کوچه مصری بودند می برند. خونم از دیدن این همه شقاوت به جوش آمده. با تعدادی ازجوانان به سمت نیروی انتظامی یورش می بریم که نیروی انتظامی از ترس خود، درخواست نیروی کمکی می کند که خیلی سریع تعدادی نیروی لباس شخصی و نیروهای گارد با لباس سپاه که گفته می شود نیروی سپاه عاشورا هستند؛ در محل حاضر می شوند و

ما به خاطر تعداد کم مجبور به عقب نشینی

می شویم. می بینم که چگونه زن مسنی که عصابی دردست دارد با ضربه باتوم روی زمین می افتد و چگونه با ضربه دیگر سرجوانی ازهم می شکافد و خونش چمنهای سبز پارک را رنگین می کند. در دلم خشمی سوزان شعله می کشد و از اینکه کاری ازدستم برنی می آید به خود نهیب می زنم: خوب دیگر جای ایستادن نیست مجبورم حرکت کنم و باید این گزارش را بنویسم.

گزارش فعالین نشریه دانشجویی بذر

تولد خون آلود عصری جدید

جمعمه های ترکیده، گلوهای دریده، پیشانی های شکافته. خون از سر و روی خیابان های تهران چکید و جاری شد و در چهارراه ها به هم پیوست و افراد جامعه را به یکدیگر پیوند داد. تهرانی که تا دو هفته قبل مملو بود از آدم های تنها و منزوی که در اتافک های اجاره ای خود روزهای بی تاریخ را دوره می کردند و تنه می زدند و تنه می خوردند و از لابه لای ازدحام ایستگاه های مترو و اتوبوس های بی آر تی عبور می کردند و ملالت های کوچک و غم های کوچک و امیدهای کوچک و دوستی های کوچک را با خود چون ظرفی شیشه ای با احتیاط حمل می کردند، ناگهان و در فشرده ترین زمان متصور خود را در جهانی از فاجعه های بزرگ، امیدهای بزرگ، همبستگی های بزرگ و رنج های بزرگ یافتند.

سبعیت و شقاوتی که حاکمیت در آنی به نمایش گذاشت همه چیز را عوض کرد. شهر دیگر همان شهر دو هفته قبل نیست. هیچ کس دیگر دو هفته قبل خود را به یاد نمی آورد. فشار روانی و شوک شدیدی که تک تک افراد جامعه تحمل کردند روان جمعی جامعه را دگرگون کرد.

حالا و پس از سالها می شد معنای حقیقی و حس واقعی فیلم ها و گزارش هایی که سالها پیش از سارایوو مخابره می شد، درک کرد. تصاویری که در آن تک تیراندازان صرب از بلندای ساختمان ها مردم عادی را که برای خرید نان و یا پر کردن ظرف آب خود به کوچه ها قدم می گذاشتند به سادگی فشاری نرم بر ماشه بر زمین می افکنند. آن زمان تهران این فیلم ها را می دید ولی اکنون می فهمید که یعنی چه.

با تمام سانسور خبری و رسانه ای و مسدود کردن همه ارتباط، تکه فیلمهایی از شلیک های بی وقفه و کور بسیجی ها و پاسداران به میان مردم به جهان درز کرد (آخرین آن گروهی از یونیفورم پوش ها را نشان می دهد که از بام مسجد لولاگر تهران مردم را به گلوله می بندند) تا سندی بر معنای گفته های امام قاتلان در نماز جمعه باشد. جایی که گفته بود «بی رحمانه». بی رحمی چنان صریح و تکان دهنده بود که نمی توانی با کسی مکالمه ای آغاز کنی بی آنکه ناگهان اشک ها جاری نشود. حتی اگر موضوع صحبتت شام یا نهاری باشد که می خواهی تهیه کنی. فاجعه بر مغز استخوان ها نشسته است. اما تنها فاجعه بر استخوان ها و پوست های ترک برداشته عبور نکرد. شهامت به طرزی شگرف در هر تپش قلبی شتاب گرفت و زیر پوست صورت ها دوید. جامعه در مقابل نهایت تحقیر و نهایت ظلم دوباره زاده شد. زانو نزد. بر ساق های شریفش ایستاد حتی آن زمان که به رگیار بسته شد. سر خم نکرد. حتی زمانی که جمجمه اش به چماق ولایت شکافته شد.

جمهوری اسلامی می پنداشت با کشتن و سلاخی کردن جامعه را تکه تکه می کند. حال آنکه او قبلا این کار را کرده بود. خونی که اینبار از جوارح و اعضای جامعه جاری شد، انسانها را به یکدیگر دوباره پیوند داد. دوباره تهران پیکره ی زنده و غول آسای جمعی خود را بازیافت و فهمید که بزرگ ترین قدرت، آن کو خود را نماینده خدا بر زمین می داند، در مقابلش جز مگسی بی مقدار و هراسان نیست.

اگر اندوه ها و رنج های کوچک دیروزین امروز دیگر به چشم نمی آید، از رنجی که می کشیم و دردی که می بریم، اما امیدها و آرزوهای خرد و حقیر دیروزین نیز در تعقیب و گریزها و زد و خورد های این روزها گم شده است. آنچه اکنون با ماست امیدها و آینده های بزرگی است که بزرگی آنها اسکلت خرد و حقیر بنای نظم کنونی را خرد می کند و بر فراز خرابه های نظام سیاسی،اجتماعی، فرهنگی موجود، طلوع تاریخ نوین جامعه را شادباش می گوید.



زندان اوین همچون استادبوم ورزشی سانتیگو شیلی در بعد از کودتای ۱۹۷۵ پینوشه، به زندانی خونین که خودسری در آن حکومت می کند تبدیل شده است.

در سکوت زندان اوین چه می گذرد؟

گزارشگران بدون مرز:

از زندان‌های ایران خبری به بیرون نمی‌رسد. هر روز خانواده‌های زندانیان در برابر زندان صف می‌کشند، تا خبری از عزیزان خود بدست آورند، این جستجوی ناامیدانه در سراسر کشور تکرار می‌شود. لیست چند صد نفری (بیش از ۷۰۰ نفر) که در برابر زندان اوین به دیوار زده شده است، که بدون شک کامل نیست. تقاضای ملاقات خانواده‌ها از سوی مسئولان قضایی رد می‌شود. درهای زندان بسته است.

خانواده‌های روزنامه نگاران و وب‌نگاران بازداشت شده از اوین به دادگستری و از دادگستری به اوین کشانده می‌شوند تا در آخر بشنوند «اینجا نیست بروید تا خبرتان می‌کنیم»

«خانواده های صدها زندانی در زندان اوین حق دارند عزیزان خود را ملاقات و از علت بازداشت آنها مطلع شوند. خطر به ویژه زندانیان بند ۲۰۹ را تهدید می‌کند. ما از مقامات مسئول می‌خواهیم اجازه دهند تا نمایندگان رسانه‌های مستقل و سازمان های مدافع حقوق بشر از این زندان و این بند بازدید کنند.

« گزارشگران بدون مرز گزارشات متعددی از شکنجه کردن بازداشت شدگان دریافت کرده است. پاسداران و نمایندگان سعید مرتضوی دادستان انقلاب تهران با برخی از روزنامه نگاران و وب‌نگاران زندانی رفتار خشونت‌آمیز دارند.

گزارشگران بدون مرز در روز جهانی مبارزه با شکنجه از جامعه جهانی می‌خواهد همه‌ی توان خود را برای شکستن سکوت در باره زندانیان عقیدتی اوین بکار گیرند. امروز زندان اوین همچون استادبوم ورزشی سانتیگو شیلی در بعد از کودتای ۱۹۷۵ پینوشه، به زندانی خونین که خودسری در آن حکومت می کند تبدیل شده است. »

گزارشگران بدون مرز در گذشته بارها از موارد شکنجه در این زندان گزارش داده‌است. زهرا کاظمی عکاس خبرنگار ایرانی کانادایی در همین زندان در اثر شکنجه به قتل رسید و مرگ مشکوک امیدرضا میرصیافی وبلاگ نویس نیز در همین زندان روی داد.

رکسانا صابری که اخیرا از همین زندان و بند ۲۰۹ آزاد شده است گفته است« من نگران همه آنهایی هستم که در آنجا زندانی شده اند، فکر می‌کنم آنها در شرایطی بسیار دشوارتر از من قرار دارند. برخی از آنها احتمالا شکنجه جسمی می‌شوند.»

گزارشگران بدون مرز از دستگیری عکاس خبرنگار مهدی زابلی همکار روزنامه همشهری در تاریخ ۳۰ خرداد ماه مطلع شده‌است. این خبرنگار که از ناحیه سر زخمی شده بود، از بیمارستان به زندان اوین منتقل شده است.

دو روزنامه نگار دیگر بوشهری امان اله شجاعی و ماشاله حیدرزاده در تاریخ ۴ تیر ماه شده بود، با سپردن وثیقه سنگین از زندان آزاد شدند. گزارشگران بدون مرز از تاریخ ۳۰ خرداد از رئیس انجمن صنفی روزنامه نگاران همچون ده‌ها روزنامه نگار دیگر بی اطلاع است.

جمهوری اسلامی ایران امروز با ۳۳ روزنامه نگار زندانی، بزرگترین زندان روزنامه نگاران در جهان است.

اسامی روزنامه نگاران دستگیر شده از تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۸۸

تهران : عبدالرضا تاجیک، مهسا امرآبادی، احمد زیدآبادی ،کیوان صمیمی بهبهانی،بهزاد باشو، سیدخلیل میراشرفی، سمیه توحیدلو ،محمد عطریانفر، سعید حجاریان،محمد علی ابطحی،سعید لیلاز، محمد قوچانی، علی مزروعی، ژیلا بنی یعقوب ،بهمن احمدی امویی، مصطفی قوانلو قاجار، مازیار بهاری،ایاسون آتهاناسیادیس.
علیرضا بهشتی پور شیرازی، مهدی زابلی. و ۲۵ نفر از کارکنان روزنامه کلمه سبز.

مشهد : روح اله شهوار

رشت : مجتبا میرمحسن

کرج : فریبرز سروش



نامه ای از مکزیکو



این سوی جهان در مکزیک، تعقیب اخبار شاید به نظر ساده برسد، اما کار بسیار سختی ست. هر شب، پس از بازگشت از کار روزانه، بعد از آن که بچه ها به خواب رفتند، جلوی کامپیوتر می نشیمن و در سایت های مختلف پرسه می زنم. اخبار، همه، در نظر اول غمگین کننده اند. خوب که توجه کنی می بینی که هر خبری، هرچند بد هم که باشد، نوید آینده را در خود نهفته است. غرق رؤیا می شوم. با خود حرف می زنم. ناگهان سایه کسی بر شانه ام سنگینی می کند. من دیگر من است که باز سراغم آمده. سراپا گوش است تا از میان آن چه به زبان می آورم چیزی دستگیرش شود. من که هنوز نمی دانم که آیا خشمگینم یا فقط هیجان زده، می گویم: شنیده ام که در فرانکفورت، در دفاع و همبستگی با شورش های اخیر ایران دو کمیته بوجود آمده. من دیگر من می پرسد: چرا دوتا؟ پاسخ می دهم که به من گفته اند که اختلاف بر سر شعار بود. یکی از دواگروه به این «علت» که در ایران «مردم» شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» نمی دهند حاضر به همکاری با آن یکی نشده و خواهان آن بوده که به شجای آن شعار «مرگ بر دیکتاتور» داده شود.

من دیگر من با تعجب پرسیدم: این یکی دیگر چه صیغه ای است. مگر باید همیشه همان کاری را کرد که مردم می کنند؟ تازه چه کسی گفته که مردم شعار سرنگونی نمی دهند؟

پاسخ می دهم: دقیقا نمی دانم که چه «چپی» حاضر به دادن شعار سرنگونی جمهوری اسلامی نیست… رفیقم می گفت که بهانه این بود که «مردم» شعارشان «مرگ بر دیکتاتور» است.

راستش من «سیاستمدار» نیستم. و از این نوع سیاست هم هیچ سر در نمی آورم. اما من معمارم. به خوبی می دانم که وقتی ساختمانی را طراحی می کنم، ابتدا شکل و فرم آن برایم مهم است. یعنی یک طرح اولیه می زنم که شکل آن را مناسب محل و هدف ساختمان می دانم، بعد آن را مانند پلاستیک از این طرف و آن طرف آنقدر می کشم، و یا فشار می دهم تا سطح مورد نیاز بدست آید. فکر می کنم واژه «مردم» هم در سیاست همین کارکرد را دارد. «مردم» (به نظر برخی) مانند دکانی است که یک کودک در پشت شیشه آن عروسک «باربی» را می بیند و آرزو می کند آن را در آغوش بکشد، و کودکی دیگر با حسرت به ویتترین آن می نگرد و به خود می گوید «کاش مسلسل پشت شیشه مال من بود».

در گرم بازار سیاست، بسیاری می خواهند از یاد ببرند که «مردم» نام و نام خانوادگی دارند. برای جلوگیری از خَلط مبحث باید آن ها را به نام خود خواند: بازاری، تاجر، سیاستمدار، سرمایه دار، زمین دار بزرگ، دلال، و … و یا کارگر، دهقان، زحمتکش، بی خانمان، کارتون خواب، ماهیگیر، … همه «مردم» اند.

من دیگر من برای آن که آرامم کند، موضوع بحث را عوض می کند: راستی به نظر تو چرا جاوز از احمدی نژاد دفاع کرده؟

می گویم: دفاع جاوز از احمدی نژاد خیلی از به اصطلاح چپ ها را آشفته کرده است. چرا آشفته اند؟ چون اخبار را دنبال نمی کنند. دو سه هفته پیش نخستین بانک ایران و ونزوئلا افتتاح شد. آیا جاوز دلیل بزرگتری برای «ضد امپریالیست» بودن آقای احمد نژاد نیاز دارد؟

من دیگر من که زیاد هم از این پاسخ کوتاه من راضی نیست ادامه می دهد: پس چرا دول کشورهای دمکراتیک ایران را وادار نمی کنند که رای مردم را برسمیت بشناسند؟

پاسخ می دهم: باز همان قضیهء نام خانوادگی «مردم» مطرح است. همه اخبار سانسور شده ای را که از ایران می رسد دنبال می کنیم. اما هر یک از ما، بنا به گرایش مان به این یا آن نام خانوادگی «مردم» بخشی از آن برای مان مهم و جالب می شود. می گویم سانسور شده چون رسانه های ی مانند رادیو آمریکا، رادیو اسرائیل، بی بی سی، رادیو بین المللی فرانسه و … همه و همه کاملاًآگاهانه «متخصص» پیدا می کنند. هیچ یک حاضر نیست برای «چپ رادیکال» فضایی باز کند تا صدایش به کسی برسد. گلایه نمی کنم. فقط دارم حقیقتی را یادآور می شوم. اگر به مصاحبه های این رادیو ها با «شخصیت» های خارج از کشور توجه کنیم، تنها دیناسورهایی را خواهیم دید که هیچ کدامشان پرونده ای بهتر از آن یکی ارائه نمی دهد. حتی دروغ و ضد اطلاع رسانی هم هست. … این جا خبر ها سالم تر به نظر می رسد.

و بعد این «آقایان» رهبر سیاسی و متخصص امور که دیروز به بوش نامه فدایت شوم می نوشتند و خواهان دخالت در اوضاع ایران بودند، حالا به اوباما همان نامه ها را ارسال می کنند و خواهان دخالت می شوند. بدون آن که روزنامهء ابرار روز دوشنبهء یکم تیرماه (۲۲ ژوئن) را خوانده باشند، و با برایشان اصولاً اهمیتی داشته باشد که می گوید «انتشار یک میلیارد یورو اوراق مشارکت نفتی». اگر این خبر را خوب به فارسی ترجمه کنیم، معنی اش این است که در همین بلبشوی انتخابات، نفت خصوصی شده و نه خاتمی، نه رفسنجانی، نه موسوی، نه «طرفداران» مصدق و نه هیچ کدام از آن «متخصصینی» مسائل ایران در بی بی سی از آن حرف نمی زند. ولی اوباما به خوبی ارزش کار جمهوری اسلامی را می شناسد. او «در مسائل داخلی ایران دخالت نمی کند».

پس «مردم» ما با «مردم» آن ها فرق دارند. «مردم» ما «بذر» پخش می کنند، «خیابان» می نویسند، «مردم» ما «زنان دیگری» هستند که صدای اعتراض شان بلند است. «مردم» ما «سوی انقلاب» می روند. «مردم» ما در پارک لاله جمع می شوند، کارشان به زندان می کشد، و بوش و اوباما، و «متخصصین» مسائل ایران و خاور میانه شان، آن ها را حتی با قوی ترین ذره بین ها هم نمی بینند. «مردم» ما کارگرند، زحمتکش، زن اند، دانشجوی معترض. این مردم برای بانک جهانی «خس و خاشاکند». برای صندوق بین المللی پول نه کارگران اخراج شده وجود دارند، نه آنها که طی ۳۰ سال گذشته همه روزه در مبارزه بی امان برای احقاق حقوق ابتدائی شان رنج برده اند، نه سندیکای شرکت واحد، نه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، نه تلاش برای حق تشکل های مستقل کارگری، نه فشارهای مستمر بر آحاد مردم زحمتکشی که امروز منفجر شده اند. و نه کارگرانی که روز اول ماه مه دستگیر شده اند. برای همهء احزاب رسمی در کشورهای اروپایی هم همین طور. برای آن ها هر نوع فشاری بر دولت ایران، و هر دولت دیگری، فقط و فقط برای گرفتن امتیاز بیشتر برای سرمایه داران خودی ست (هرگز کسی نتوانست ثابت کند که حتی یکی از آن ها در این مورد با دیگری فرق هرچند کوچکی دارد).

بنا بر این هم «مردم ما» مردمی دیگرند، و هم «میهن ما میهنی دیگر است».

و من دلم برای میهنم تنگ شده است، و برای مردم ام…

سرم را بلند می کنم. از پنجره به بیرون می نگرم. دیگر سپیده می زند. من دیگر من مانند مه به آسمان بلند شده و به سوی مشرق پرمی کشد…

در آرزوی چنین لحظه ای برای خودم، به آرامی سر به بالین می نهم و چشمانم را می بندم تا برای هزار و یکمین بار رؤیای بازگشت به «میهنم» را تجربه کنم…

بهرام قدیمی ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ شهر مکزیکو

امنیت ارتباط ایمیلی

توضیح:

متن زیر برای به آدرس الکترونیکی ما ارسال شده و نویسنده در آن راهکاری برای حفظ امنیت ارتباطی برای کاربران اینترنت ارائه داده است. برای مقابله با حکومت آدمکش بایست بازو به بازوی یکدیگر داد.

شهروندان عزیز

لازم دانستم به جهت اهمیت موضوع نکته زیر را به صورت عمومی اعلام نمایم. بر اساس اطلاعات قبلی و با توجه به حجم وسیع فیلترینگ و اعمال فشار حکومت و اقدامات شرکت مخابرات در بستن دریچه های انتقال آزاد اطلاعات، اصلا بعید نیست که اقدام به شنود گفتاری و نوشتاری راه های ارتباطی به هدف شناسایی یا ضد حمله به مردم به دفاع نموده باشند.

لذا در صورتی که از اکانت های جی میل استفاده می کنید می توانید با اعمال تنظیم زیر امکان شنود نوشتاری ایمیل های خود را از مخابرات ایران گرفته و دست اقتدارگرایان را از مشاهده متون کوتاه نمایید.

لازم است بدانید اطلاعات تبادل شده شما توسط ایمیل به علت اینکه به همان صورت متنی در اینترنت ارسال می شود قابل شنود و کپی برداری است که به اسنیف مشهور است، این اطلاعات می تواند حاوی آدرس ایمیل شما و مخاطبان شما -لیست آدرسها- متن ایمیل، اسم کامپیوتر شما -نام رایانه شما در سرآیند ایمیل تبت می شود- آدرس منحصر به فرد اینترنتی شما -برای مسیریابی و کنترل اسپم- و حتی شماره تلفنی -توسط کالر آی دی یا شماره ای دی اس ال- که از آن به اینترنت متصل شده است باشد. این اطلاعات به دلیل انحصاری بودن مسیر ورودی اینترنت به کشور که در اختیار مخابرات است توسط مخابرات و شرکت تامین کننده اینترنت شما قابل استخراج است و می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

برای کوتاه کردن دست مخابرات ازاین اطلاعات باید ایمیل از کامپیوتر شما تا سرورهای ایمیل به صورت رمزنگاری شده ارسال شود. سرویس دهنده جی میل از گذشته این سرویس را برای امنیت کاربران خود به رایگان ارائه می کرده است که به صورت زیر می توانید فعال نمایید.

با این کار کل عملیات ایمیل شما از کامپیوترتان تا سرورهای جی میل رمزنگاری شده و در بین مسیر نمی توانند از محتویات آن اطلاعی حاصل نمایند.

به اکانت خود وارد شوید

در بخش راست بالای صفحه گزینه تنظیمات را کلیک کنید

در لبه جنرال به پایین صفحه بروید

آخرین گزینه -ارتباطات مرورگر- را مطابق شکل به -همیشه از اچ تی تی پی اس استفاده کن- تغییر دهید و دکمه ثبت تعبیرات را کلیک کنید.

از نامه های رسیده

قهر خیابانی

ما این «خشونت گران» خیابانی را دوست داریم ما این به اصطلاح خشونت گران خیابانی را دوست داریم. قهر خیابانی آن ها را درک می کنیم. نه تنها به این خاطر که خشونت سازمان یافته حاکمان سرمایه دینی را به هیچ می گیرند بلکه به این دلیل که به همین سادگی خشونت ایدئولوژیک گفتمان دموکراسی پدرسالار سرمایه داری و اصلاح یک رژیم وحشی را به ریشخند می گیرند و شیشه داروی آرام بخش آن را که سرشار از ترکیب های «حرکت مسالمت امیز، مدنی، آهسته ، تدریجی و اصلاحی» را بر زمین می کوبند.

طرفداران سوسیالیسم و جنبش های از پائین





بودند. علت را از یکی دو نفر با نگرانی پرسیدم وبه من گفتند کسانی که درون ساختمان هستند با مردم درگیر شده اند.

***درگیری آنها بر سر چه بود؟
نمی دانم. اصلا نمی دانم برای چه به جان هم افتاده بودند ولی امیدوارم که خداوند باعث وبانی ریختن خون این شهدا را تقاص بدهد. خون کسی به ناحق پایمال نخواهد شد. همین طور همسر و فرزند من. من دلبستگی شدیدی به هردوی آنها داشتم. آنها قربانی بازی هایی شدند که به هیچ عنوان نقشی در آن نداشتند. دختر من بسیارمعصوم بود وهمسر یک همراه برای من وفرزندانش. همه می دانند که در خانواده ای که مادر، همسر و دخترغایب باشند چه فضایی به وجود می آید. خدا میداند که در این چند مدت چه کشیده ایم و اوضاع مان چه شکلی به خود گرفته است.

***درمهدکودک به غیر از خانواده شما چه کسی مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود؟
هیچ کس. وقتی درب آنجا را شکستیم و وارد شدیم دیدیم که هردوی آنها پشت پنجره روبروی ساختمان بسیج غرق در خون هستند.

***گلوله به کجا اصابت کرده بود؟
به کمر و گلو. هردو غرق در خون بودند. با فرزندانم بالای سر پیکرشان قرار گرفتیم و... (به شدت می گرید) تشخیص پزشکان این بود که در همان لحظه اصابت کشته شده اند.

***فکر می کنید عاملین این فاجعه چه کسانی بودند؟

مدیران سیاسی و کسانی که اسلحه بر دست داشتند.

***آیا به غیر از کسانی که در ساختمان بسیج بودند در دستان کسان دیگری هم اسلحه دیدید؟
من ندیدم. از ساختمان سه نفر شلیک می کردند.

***از کسی شکایت کرده اید؟
از فرد خاصی نه اما موضوع در حال پیگیری است و مسئولین قول داده اند عاملین را شناسایی و آنها را تحت اختیار ما و قانون قرار دهند.

***چه کسانی به شما این قول ها را داده اند؟
مسئولین قضایی و دادگستری و اداره آگاهی و نیروی انتظامی.

***مسئولین مهد کودک چه تصمیمی گرفته اند؟
فعلا که در آنجا بسته و پلمپ شده است تا وضعیت خانواده من مشخص شود.

***اوضاع روحی پسرانتان چگونه است؟
بسیار بد. آنها به شدت عصبی هستند و دربرابر هرچیزی این روزها عکس العمل نشان می دهند. خدا به فریاد ما برسد.



بر این کرانه ی خوف سعید سلطانیپور

صدای خسته من رنگ دیگری دارد
صدای خسته من سرخ و تند و توفانی است
صدای خسته من
آن عقاب را ماند
که روی قله ی شبگیر
بال می کوبد
و نیزه های تفته ی فریادش
روی مدار آتیه و انقلاب می چرخد

کجاست قایقم ای موج
کجاست قایقم ای خون
کجاست پاروها

کجاست پاروها
می خواهم
برای ماندن
بر دریا
برای ماندن
بر خون سفر کنم
تا مرگ

و هستی ام را
مثل گل همیشه بهار
میان آتش و خون و گلوله و فریاد
به راه خانه ی مردم
به باغ تند و تب آلود لاله بنشانم
و پشته های گل های بردباری را
که مثل مادایانی
از راه دور آوردم
به کوهه های پریشان خون کنم پرتاب
کجاست پاروها

کجاست پاروها
که خون آن همه گل
آن همه ستاره ی خون
بهار سوخته
بر فرق ملتی مغلوب

و یک ستاره ی نارنج
و یک دهان گل افشان
که برگ برگ گل انقلاب فردا را
نهان ببارد
در کارخانه های ستم
نهان ببارد
در کشتزارهای سیاه
برای پویش اندیشه های تاریخی
برای پرورش عشق
برای گسترش سازمان او
کافیست

صدای خسته من رنگ دیگری دارد صدای خسته من سرخ و تند و توفانی است

نه
تا ارتفاع خشم و جنون
نه
تا آخرین ستاره ی خون
نه
به اوج نفرت خواهم رسید
و از تمام ارتفاعات بردباری
سقوط خواهم کرد
و روی لجه ی تاریک خون
چو نیلوفر
در انتظار خشم تو ای عشق خفته
خواهم ماند
و از بساط پریشان خویش بر مرداب
هزار گرده ی طغیان خواهم افشاند

فلات را بنگر
دریای وحشت انگیزی است
که موج می زند از خون عاشقانه ی ما
و بادبان سیاه تمام قایق ها
صلیب سوخته ی گورهای دریایی است

ببین
شهیدان
روی غرور می رانند
و باصدایی خونین و خسته
می خوانند
و تور کهنه ی صیادهای جلگه ی خون
از این تلاطم مغلوب
مرده می گیرد

در این سکوت سترون
بر این کرانه خوف
در این فلات گل خون و صاعقه ی زنجیر
نه

ای صدای توانای من
نمی مانم
و با تمام توان به خون نشسته ی تو
چنان که فرخی و عشقی
ببین هنوز از این قتلگاه
می خوانم

گفتگو با یکی از خانواده های عزادار

آژانس ایران خبر: ابراهیم رجب پور، هفته گذشته همسر و دخترش را در حمله لباس شخصی ها به تظاهر کنندگان در میدان آزادی تهران از دست داد. با او که در غم ازدست دادن عزیزانش به شدت متأثر و داغدار است، گفتگو کرده ایم. وی می گوید: به کمر و گلوی زن و دخترم تیر زده بودند. وقتی رسیدیم هردو غرق در خون بودند. تشخیص پزشکان این است که در همان لحظه اصابت گلوله کشته شده اند.»

***آقای رجب پور این اتفاق دردناک را به شما تسلیت می گوئیم. لطفا در مورد روز حادثه برایمان بگویید.

همسر و دختر من از مدت ها پیش در مهد کودک «آوای باران» مشغول کار بودند و بسیار هم از کار خود راضی و خوشنود. آنها از بچه های مهد کودک پرستاری می کردند ودرطول روز بارها به دلایل مختلف از محل کار خود خارج می شدند ودوباره مراجعه می کردند.

***روز حادثه هم ازمهدکودک خارج شده بودند، یا اینکه درون مهد بودند مورد اصابت گلوله قرار گرفتند؟

نه، زمان حادثه دیروقت و وقت بازگشت آنها به خانه بود. به گمانم به دلیل ازدحامی که به وجود آمده بود نتوانسته بودند از مهدکودک خارج شوند.
***اطلاع رسانی به شما درمورد این حادثه چگونه شکل گرفت؟

من و پسرهایم می دانستیم آن روز سیاه قرار است در اطراف میدان آزادی راهپیمایی شود و مردم در میدان آزادی تجمع داشته باشند. بنابراین هرچه قدر که میدان آزادی شلوغ تر می شد و از ساعت کاری همسر و فرزندم می گذشت نگرانی های من هم بیشتر می شد. یعنی دلشوره ای عجیب در همان لحظات به سراغم آمد. به پسرم محمد گفتم که شماره مهدکودک را بگیرد تا از اوضاع آن طرف اطلاع داشته باشیم. ولی وقتی با مهدکودک تماس گرفتم هیچ کس جواب تلفن مارا نمی داد. نگرانی من وپسرایم دو چندان شد و تصمیم گرفتیم به سمت مهد راه بیفتیم.

***وسایل ارتباطی خاصی مانند تلفن همراه نزد خانواده شما نبود که با آنها تماس بگیرید؟

درآن روز همه تلفن ها را قطع کرده بودند، اصلا یکی از دلشوره های من همین بود که هرچه تلاش کردیم از این نگرانی در بیاییم نمی شد.

***از محل سکونت شما تا مهد کودک آوای باران چه مسیری را باید طی می کردید؟

منزل ما در محله طرشت است و تا ضلع مورد نظرم در میدان آزادی چیزی حول وحوش ۳۰ دقیقه طول کشید. با تاریک شدن هوا و نزدیکی به میدان آزادی صدای شلیک گلوله را شنیدیم. همین طور تلاشمان برای رسیدن به مهد کودک بیشتر و بیشتر می شد. دردلم آشوب و بی قراری غریبی به وجود آمد(می گرید. سکوت) صدای گلوله هرلحظه بیشتر می شد و پسرانم محمد و علی تندتر از من می دویدند. دود غلیظی در نزدیکی محل کار به هوا پخش شده بود. ما فکر کردیم آنجا آتش گرفته و درگیری مستقیم درمهد کودک است.

***اولین صحنه هایی که درمحل درگیری دیدید چه بود؟

مردم زیادی جمع شده بودند. اغلب آنها شعار می دادند و یک جا را نشانه گرفته بودند. درون کوچه یک موتور سیکلت آتش گرفته بود و مردم بودند که با سنگ به سوی ساختمان بسیج حمله ور شده